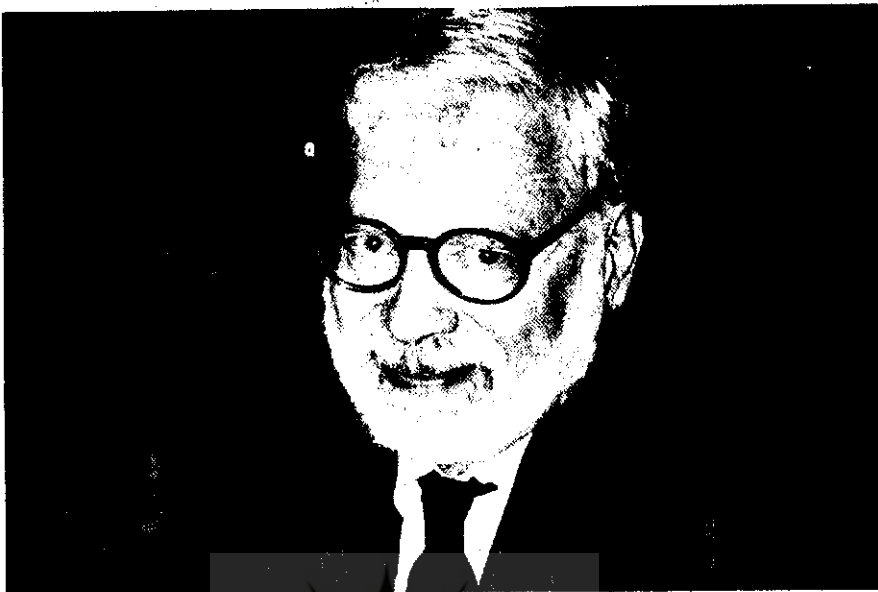


# هویت ایرانی از سامانیان تا قاجاریه

دوران مورد بحث من هزاره بین رودکی و قآنی، بین سامانیان و قاجاریه است. پرسش این است که آیا در چنین دوران طولانی و دوردستی می‌توان به مفهوم هویت فرهنگی، به مفهوم یک گذشته مشترک پی برد؟ در این نوشته سعی کرده‌ام رهنمودهای تئوریک و روشمندی را، همراه با مثال‌هایی مشخص، مطرح کنم، به این امید که بحثی درباره این پرسش را برانگیزد.

مفهوم هویت فرهنگی حاکی از تداوم بین گذشته و حال است و نفس این تداوم خود بر شناخت گذشته دلالت می‌کند. گذشته را چگونه می‌توان شناخت؟ لازم به تذکر نیست که هم‌اکنون بحث گسترده‌ای در باره تاریخ و حافظه جمعی و نقشی که این دو در ایجاد گذشته مشترک دارند در گرفته است. تاریخ را غالباً نوشته‌های رسمی می‌شمرند که به وسیله مورخین حرفه‌ای و اهل علم، با رعایت قوانین ناظر بر نحوه استفاده از اسناد و مدارک، به رشته تحریر درآمده است. حافظه جمعی از تاریخ کلی‌تر و غیررسمی‌تر است و در ایجاد آن مورخین و اهل دانش الزاماً دستی ندارند زیرا این حافظه از منابع مختلف دیگری نشأت گرفته است. اما، تاریخ و حافظه جمعی، هر دو ممکن است متأثر از جریان‌های فرهنگی ناخودآگاه باشند. به این ترتیب، حقیقت گذشته و در نتیجه حقیقت هویت در کجاست؟

اولین قاعده ناظر به مقوله هویت فرهنگی این است که تا ندانیم «که بودیم» نمی‌توانم بدانیم «که هستیم». هویت فرهنگی در این مورد به گذشته وابسته است. گذشته برای ما در اسناد، هنرهای



○ پروفیسور ویلیام ہنتی - عکس از علی دمباشی

دستی، بناہای تاریخی، داستان‌ها، گونه‌ها، سنت‌ها و نهادہایی نھفته است کہ خود نشانہ‌هایی از خواست‌ها و توانائی‌های نیاکان ما برای فراتر رفتن از زمانہ آن‌ها بہ شمار می‌رود. قاعدہ دوم این است کہ نمی‌توانیم بدانیم کجا می‌رویم مگر آن کہ بدانیم چگونہ بہ جایی کہ در آن هستیم رسیدہ‌ایم. بہ سخن دیگر، این ہر دو فرضیہ در بارہ هویت، ہمیشہ بہ زمان حال برمی‌گردند. پس، مشکل مادر این است کہ باید از موضع و مکان کنونی خود بہ آن چہ ایرانیان، در گذشتہ، هویت خود می‌پنداشتند بیندیشیم. ما نمی‌توانم زمان فردوسی یا مولوی را مجدداً خلق کنیم. حتی اگر بہ نواری از صدای حافظ گوش می‌کردیم کہ در آن او خود یکی از غزل‌ہایش را می‌خواند، برداشت و درک ما از آن صدا با برداشت و درک کسی کہ صدای حافظ را، در زمان خود او، ضبط می‌کرده است متفاوت می‌بود.

بہ این ترتیب آیا کوشش ما، برای پی بردن بہ هویت فرهنگی خود، بیہودہ است؟ نہ کاملاً. آغازی مفید در این زمینہ این است کہ جہت‌گیری امروزہ خود را نسبت بہ گذشتہ روشن کنیم. در دنیای فرامدرن، ما ممکن است، در لحاظ تردید و نویدی، متأسف شویم کہ چرا گذشتہ آن نیست کہ بود. اما آیا نظامی و خواجو نیز بہ همین اعتقاد بودہ‌اند؟ من چنین نمی‌اندیشم. امروزہ، ما از گذشتہ، سوءاستفادہ می‌کنیم، و می‌کوشیم با تسلط برگذشتہ از آن بہرہ‌جویی کنیم، در حالی کہ ایرانیان میانہ عموماً بہ گذشتہ بہ عنوان یک آموزگار، و حتی یک آموزشگاہ، احترام می‌گذاشتند.

گذشتہ ایرانیان یک پارچہ نیست. بہ همین دلیل باید بدانیم کہ در بارہ گذشتہ، و هویت، چہ کسی سخن می‌گوئیم، در دوران میانہ ہموارہ بین مردم اختلافات اجتماعی، اقتصادی، قومی،

منطقه‌ای و زبانی وجود داشته است. بخش بزرگی از گذشته ایرانیان میانه که به ما رسیده، و امروزه مبنای خودآگاهی به هویت ایرانی به شمار می‌رود، متعلق به شمار اندکی از مردم ایران بوده است. این افراد به فارسی سخن می‌گفتند و به خط عربی پیچیده‌ای می‌نوشتند؛ در علوم اسلامی تبحر داشتند و، در ایران سده‌های میانه، بخش اعظم قدرت را در اختیار خود گرفته بودند. در واقع، همین ایرانیان بودند که، در آن زمان، حافظه گذشته را در دست داشتند. کنترل حافظه گذشته نیز همواره از عوامل شکل‌گیری سلسله مراتب قدرت است. افزون بر این، تصویرهایی که از گذشته می‌سازیم می‌تواند به ایجاد یک نظام اجتماعی و مشروع ساختن و ابدی کردن آن کمک کند، همانگونه که امروزه در اطراف خود در آمریکا مشاهده می‌کنیم. با این همه، حتی در بین این طبقه از ایرانیان سرآمد و دانش‌آموخته دوران میانه نیز تفاوت‌هایی وجود داشت. در این مورد، نمونه قطران تبریزی را داریم که در خواناندن دیوان شعرای خطه ماوراءالنهر مشکل داشت. در این باره ناصر خسرو می‌گوید که قطران اشعار خوبی می‌نوشت، ولی نمی‌توانست فارسی را به خوبی صحبت کند. اما بخش عظیمی از مردم قرون میانه که به لهجه‌های فارسی و یا حتی به زبانی دیگر سخن می‌گفتند، بی‌سواد بودند، و خارج از حوزه دربار و مراکز قدرت زندگی می‌کردند چه برداشتی از هویت خود داشتند و مشارکت آنان در آنچه که ما امروزه به عنوان فرهنگ فارسی میانه، به آن می‌اندیشیم چه بود؟ به این پرسش باز خواهیم گشت.

گفتیم که نیاکان ما به پاسداری از گذشته برای برگزیدن از حال و رفتن به فراسوی آن می‌پرداختند. این تمایل به تملک آینده یکی از قوی‌ترین نیروها در شکل بخشیدن به چیزی بود که ما آن را تاریخ دوران میانه می‌شناسیم. به یقین، در ایران این دوره نیز تغییراتی رخ می‌داد، اما این تغییرات در مقایسه با آن چه ما امروز به آن عادت داریم، بسیار کند صورت می‌گرفت و، به همین دلیل، در باره احساس تداوم امور در این دوره مبالغه کردن کار مشکلی است.

در نیمه این هزاره در باورهای مذهبی ایرانیان تغییرات بزرگی روی داد. سلسله‌هایی آمدند و رفتند، فاتحان بر آنان چیره شدند. با این همه برداشتی از تداوم، اگر نه ثبات، در این دوران در ذهن ما نقش بسته. این برداشت از گذشته چگونه به ما رسیده است.

چنین برداشتی بر این باور ایرانیان استوار است که موجودیتی ناگسسته در طول دورانی بسیار دراز داشته‌اند. بلعمی در ترجمه تفسیر قرآن طبری می‌گوید:

وانگهی، زبان فارسی از زمان‌های باستان شناخته شده بوده است. از زمان آدم تا اسماعیل پیغمبر، تمام پیغمبران و پادشاهان به فارسی صحبت می‌کردند. اسماعیل اولین کسی بود که به عربی سخن گفت. و پیامبر ما (ص) از میان اعراب برخاست و قرآن به او به زبان عربی نازل شد. و این جا در این منطقه زبان تکلم فارسی است و پادشاهان این ناحیه پادشاهان پارس‌اند (ملوک‌العجم).<sup>۱</sup> از این روشن‌تر گفته‌ای در باره طرز تلقی سامانیان نسبت به گذشته مشکل بتوان یافت، و این حقیقت که بلعمی این مطلب را در آغاز اثری چنین معتبر یعنی تفسیر طبری نوشته است، حکایت از

آرزوی فرارفتن از زمان حال دارد.

اگر کسی بتواند حدود و ثغور دعوی خود را برآینده مشخص کند، می‌تواند بر تردید و تزلزل خاطرش تا حدی چیره شود.

تمایل به تداوم را در آثار نمادین ایرانیان و در سرعت تغییرات این رفتار که - که امروز به نظر ما کند می‌رسد می‌بینیم. در بسیاری از هنرها استمرار فرم آشکار است، اما شاید این استمرار در ادبیات مشهودتر از جاهای دیگر باشد. در ادبیات است که شبکه‌ای گسترده از ارتباطات میان - متنی (intertextual)، که بستر اشعار غنایی قرون میانه است، حال را به شدت به گذشته مرتبط می‌کند. یکی از راه‌های فهمیدن و جاودان ساختن گذشته روایت‌گونه کردن آن است. ایرانیان میانه دزای فرضیه‌ها و باورهای مشخصی بودند که در قالب مشترک نظری ریشه داشت. در این قالب بود که برداشت‌های آنان از تجربه‌های تاریخی متبلور می‌شد.

همین قالب بود که به تجربیات و به گذشته تاریخی نظم می‌بخشید و به آن معنا می‌داد، معنایی که ویژه دورانی خاص بود، اما در زمان و جای دیگر امکاناً تخیلی و حتی نامفهوم به نظر می‌رسید. افزون بر این، چنین قالبی به نظم کشیدن و سازمان بخشیدن انواع مشخصی از تجربه را، با استفاده از شکل خاص و پذیرفته شده روایتی، آسان‌تر می‌کرد. آنچه در باره‌اش سخن می‌گویم همان چیزی است که ویکتور ترنر مدل‌های ریشه‌ای، نورتورپ فرای باورها یا طرح‌های اصلی [mythoi] و هایدن وایت ساختارهای روایتی فرهنگی می‌نامد. دو نمونه زیر معرف این قالب در قرون میانه ایران است.

اولین نمونه می‌تواند «روایت تغییر سلسله‌های پادشاهی» نامیده شود. گونه‌های مختلف این نمونه را در داستان‌های عامیانه در باره داریوش سوم، در برخی از اشکال داستان اسکندر، در شاهنامه - وقتی کاوه می‌خواهد ضحاک را از میان بردارد - در حرکت شاه اسماعیل برای به قدرت رساندن صفویان، می‌توان دید. بر پایه این روایت‌ها، پادشاه جدید، که اغلب منسوب به یکی از خانواده‌های قدرتمند است، در تنگدستی، دور از مستند قدرت و در میان مشکلات و محرومیت‌ها تربیت شده است. او تا لحظه تعیین کننده نهایی، آن زمان که نشانه‌های پادشاهی در سیمای رفتار او پدیدار می‌شود، در گمنامی سر می‌کند. هم اوست که، معمولاً به یاری ایزد، دارندگان فاسد قدرت را شکست می‌دهد و حکومت صلح و خوشبختی را بنیاد می‌نهد. این یک الگوی ریشه‌ای است که بارها تکرار می‌شود.

دومین قالب نظری، باغ ایرانی است. مفهوم باغ هم متأثر از دیدگاه ایرانیان در باره طبیعت است و هم مرتبط با مفهوم نظم و گرچه در مقوله روایت ادبی نیست، قالبی نظری برای ارتباط با طبیعت است که بعدها به گونه‌ای انتزاعی‌تر به صورت مدلی برای سازماندهی فضاهای مسطح، و تبدیل آن به یک محدوده چشم‌نواز و کنترل شده، پدیدار گردید. باغ ایرانی، که در دیواری محصور است، طبیعت وحشی، بی تفاوت و حتی خصومت‌آمیز را از طبیعتی نظم یافته، از طبیعتی که به دست

انسان آکنده از زیبایی و لطف شده، جدا می‌کند. در نهایت امر، فضاهای مسطح مانند فرش‌ها، و جلد کتاب‌ها نیز به همین شیوه طزاحی شده و سازمان یافت و معرّف فضایی محصور و منظم شد که با فضای پیرامون خود در معنا متفاوت بود.

برای بهتر روپرو شدن با سختی‌ها و برآوردن نیازها در برخی از دوران‌های بحرانی و پرتنش در ادوار میانه، گذشته با تفسیری تازه زنده می‌شد. بعد از بحران تهاجم مغول، شماری از سمبل‌های زرتشتی چون «پیرمغان»، «دیرمغان»، «مغ‌بچه» در اشعار غنایی راه یافت. به این ترتیب، در قالبی اسلامی، بخش از یاد رفته گذشته جانی تازه پیدا کرد و مورد ارزیابی تازه‌ای قرار گرفت و در واقع به استقبال این اندیشه مُدرن رفت که ماده نه خلق می‌شود و نه از بین می‌رود بلکه تغییر شکل می‌دهد. در «بازگشت ادبی» نیز، که به دنبال تضعیف کنترل صفویه و هرج و مرج سیاسی ناشی از آن، به وجود آمد، نوعی احیا و اعاده گذشته را می‌توان دید. در این «بازگشت» استانداردهای ادبی متداول رد شده و، در زمانی که ایران دوباره به تعریف هویت خود در مقابل همسایگان غیرایرانی و سنی خود می‌پرداخت، شیوه‌های کهن مورد توجهی آگاهانه قرار گرفت.

نشان دیگر گرایش یک جامعه به تأکید هویت خود، قهرمانان آنست. در این جالزم است به اشارات اولیه خود در باره اشکال گوناگون اجتماعی، قومی، و زبانی حاکم بر ایران میانه بازگردم. تاکنون من در باره آفرینندگان فرهنگ خواص سخن گفته‌ام، فرهنگی که برخی قهرمانانش می‌توانند کیخسرو و بهرام گور، زاییده سنت ایرانی، یا مجنون و حلاج، برآمده از فرهنگ اسلامی، باشند. اما فرهنگ پارسی میانه فرهنگی بسیار متفاوت است. مشکل در این است که آفرینندگان فرهنگ عامه برای ما اطلاعاتی اندک برجای گذاشته‌اند، بسیار اندک‌تر از آنچه از فرهنگ خواص باقی مانده است. با این همه، شواهد موجود دال بر وجود اختلاف آراء در باره نمونه‌هایی است که آورده‌ایم. به نظر می‌رسد قهرمانان فرهنگ عامه غالباً الگوهای مطلوب مردمان برای فرمانروایان است. فیروزشاه، امیر ارسلان، امیر حمزه همگی را سرمشق‌های رفتار آرمانی باید شمرد. سمک عیار و حسین کرد نیز قهرمانان مردمی و معرّفین روایی گذشته‌اند. یکی از نمونه‌های برجسته فرهنگ عامیانه (و نیز حافظه تاریخی) که در قرن نوزدهم به یاری خاندان سلطنتی در ایران رواج یافت تعزیه است. از آنجا که در زمان بحران فرهنگی گذشته دوباره‌سازی می‌شود، تعزیه نیز در میان مردم دقیقاً زمانی رواج می‌یابد و محبوب می‌شود که فرهنگ ایرانی درگیر ستیز با قدرت سیاسی و افکار اروپائیان شده باشد.

مثالی دیگر در اثبات تأثیر آراء مردم، عالم آرای عباسی است که تاریخی مفصل در باره شاهان صفوی است، این کتاب که در سال‌های ۱۶۷۶ - ۱۶۷۵ م در زمان افول سلسله صفویه نوشته شده، تاریخ عامه پسندی است که به سبک نقلی تألیف شده است و بسیاری از شیوه‌های روایی داستان‌سرایی عامیانه را به کار گرفته است. این کتاب را، به تعبیری امروزی، می‌توان روایت جانشین تاریخ نامید. در این اثر رویدادها و قهرمانان به صورتی کاملاً متفاوت از آنچه در تواریخ درباری به

چشم می‌خورند ترسیم شده‌اند. مکالمات به زبان عامیانه آمده‌اند و حوادث، با تکیه بر شجاعت و جسارت افراد در به سلطنت رساندن شاه اسماعیل، به گونه‌ای دراماتیک طراحي شده‌اند.

به این ترتیب، ما می‌توانیم به صداهای دیگری گوش دهیم، که حامل ارزش‌ها و برداشت‌های ویژه خود باره گذاشته‌اند. اما تصویرهای گذشته هرچه باشند، تم‌های اصلی، همانگونه که در پیش اشاره کردم، همه جا تکرار می‌شوند: تداوم زبان، پافشاری بر فرم، بستگی به گذشته برای مسلط شدن به آینده، بازسازی گذشته هنگام رویزویی با بحران، و استفاده از چارچوب‌های روایی فرهنگی که به تجربه‌ها نظم و معنا می‌دهد. حافظهٔ جمعی فضایی بزرگتر از فضای تاریخ برای بازتابیدن صداهای مختلف در خود دارد. از همین روست که باید، برای یافتن نشانه‌های هویت ایرانی به حافظهٔ تاریخی رجوع کنیم. با این وجود، به یاد داشته باشیم که هویت ایرانی از هویت بشری خارج نیست و بنابراین بهتر آن است که بین تأکید بر ویژگی‌های هویت ایرانی از یک سو، و افراط در خوار شمردن این ویژگی‌ها، از سوی دیگر، راهی میانه برگزینیم.

پانویس:

۱. بلغمی ترجمهٔ تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۳۹، ج ۱، ص ۵.

پیش فروش مجموعه شعر

ما خاکستری تریم

بهزاد زرین پور

قیمت: ۲۰۰۰ ریال

نام خریدار ..... تعداد درخواستی .....

نشانی خریدار .....

مقاضیان می‌توانند بهای کتاب را به شمارهٔ حساب ۲۱۰۹ بانک ملی تهران، شعبهٔ ۸۰۵ خیابان نمازی واریز کرده و اصل فیش را به همراه فرم درخواست به نشانی: تهران - خیابان ستارخان - پلاک ۷۹ نشریهٔ برزگر ارسال کنند.